



آیت‌الله العظمی منتظری

خطبه سی‌ام نهج البلاغه

بسم الله الرحمن الرحيم

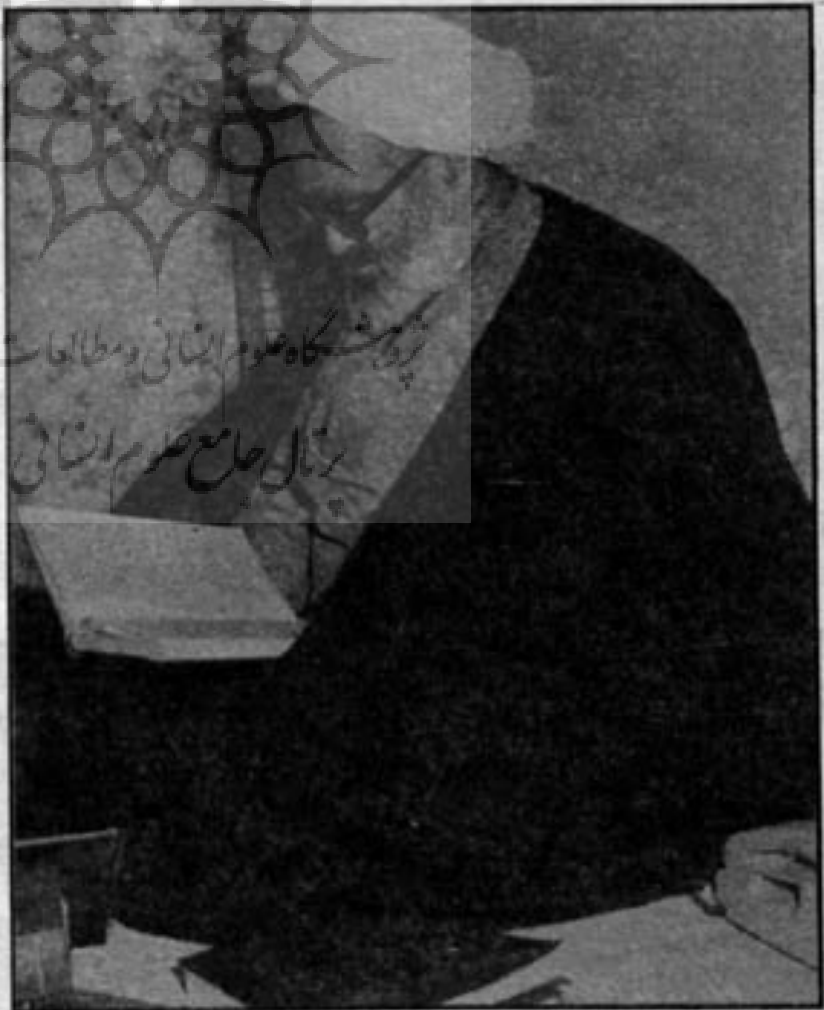
موضوع بحث، خطبه سی‌ام نهج البلاغه است.

” و من کلام له - علیه السلام - فی ”
” معنی قتل عثمان ” (۱)

— از فرمایشات حضرت امیر (ع) راجع به مسئله کشتن عثمان، و آن اشکالی که بر عثمان می‌گرفتند، و این اشکال به مرور زمان عمومی شد تا اینکه منجر به این شد که تمام مردم — حتی دوستانش — بر او یورش برده و او را به قتل رساندند.

اعتراضی که مسلمین بر عثمان می‌گرفتند این بود که او بسیاری از اشخاص را که فاسق و فاجر و گاهی هم کافر بودند، بر سر کار آورد و مورد مشاوره خود قرار داد، و حکام و ولات و فرمانداران را نیز از اینها انتخاب کرد.

برخی از آنها، هیچ سابقه خوبی نداشتند مانند عبدالله بن سعد بن ابی سرح، یا حکم و فرزندش مروان بن حکم که بدستور پیامبر اکرم (ص) تبعید شده بودند



فی معنی قتل عثمان

و هو حکم له علی عثمان وعلیه وعلی الناس بما فعلوا ویراده له من دمه

لَوْ أَمَرْتُ بِهِ لَكُنْتُ قَاتِلًا ، أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ لَكُنْتُ نَاصِرًا ، خَيْرٌ أَنْ
مِنْ نَصْرِهِ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ : خَلَلَهُ مِنْ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ ، وَمَنْ خَلَلَهُ
لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ : نَصْرَهُ مِنْهُ خَيْرٌ مِنِّي . وَأَنَا جَامِعٌ لَكُمْ أَمْرًا ،
أَسْتَأْثِرُ فَمَا سَاءَ الْأَثَرَةُ ، وَجَزَعْتُمْ فَمَا سَأْتُمْ الْجَزَعَ ، وَفِي حُكْمٍ
وَأَمْرٍ فِي الْمُسْتَأْثِرِ وَالْجَزَاعِ .

می‌کنم ، ولی به قول خود وفا نکردم و تخلف نمود ، از اینرو پس از چند بار تخلف عثمان و وساطت حضرت امیر (ع) دیگر طوری شده بود که قابل دفاع نبود .

دفع اتهام

در این خطبه ، حضرت راجع به انگیزه مردم در قیام علیه عثمان و کشته شدن وی توضیح می‌دهند ، و تهمت‌ها را که معاویه و دیگران به آن حضرت می‌زدند و ایشان را قاتل عثمان یا شریک در قتل عثمان می‌دانستند ، رد می‌کنند .

حضرت علی (ع) چنین می‌فرماید :
" لو امرت به لکننت قاتلا او نهیت
" عنه لکننت ناصرا "

— اگر من به قتل عثمان دستور داده بودم ، من قاتل او بودم — و ابائی هم از این امر نداشتم و اعتراف به آن می‌کردم ، ولی من به قتل او امر نکردم — و اگر از قتل او نهی کرده بودم ، باورش بودم .

در اوائل کار ، حضرت از کشتن او نهی می‌کردند ولی امروز که دیدند کار از کار گذشته و عثمان به هیچ وجه دست بسر دار نیست و دیگر قابل دفاع نمی‌باشد ، از قتل او نهی نکردند بلکه نقش بی طرفانه ای داشتند .

" غیران من نصره لا یستطیع ان یقول : "

نه چندان دفاعی از عثمان کرد برای اینکه در آغاز کار ، حضرت از او دفاع کرد و خود عثمان ، چندین مرتبه به حضرت توسل جست ، و حضرت او را نصیحت می‌کرد . از جمله در تاریخ آمده است که روزی عثمان

انسان هر قدر عثمان

والا باشد باید در مسائل با

دیگران مشورت کند بسا

دیگران رای بهتری داشته

بایست که باید پذیرفت

به خانه حضرت آمد و حضرت به او فرمود :
روش خود را عوض کن و آدمهای فاسدی
همچون مروان را از دور خود کنار بزن ، عثمان
هم منبر رفت و گفت : ایها الناس من توبه
کردم و از این پس روش و منی خود را عوض

کردانند ، ولی همین که عثمان به خلافت رسید این پدر و پسر تبعید شده را به دربار خود آورد و مروان را وزیر مشاور خود قرار داد و همواره از بیت المال ، پولهای کلانی به آنها می‌داد ، ضمنا چون در آن زمان بسیاری از کشورها فتح شده بود ، و شامات و ایران و جاهای دیگر به کشور اسلامی ملحق شده بود ، از این رو عثمان ، پول و ثروت بی شماری نصیب بیت المال مسلمین شده بود ، فاسقین هم دور عثمان را گرفته بودند ، او هم مرتب جایزه‌های کلان از قبیل ۱۰۰ هزار درهم یا ۲۰۰ هزار درهم یا بیشتر به آنها می‌داد و نوعا همین آدمهای منحرف را هم به عنوان فرماندار و استاندار روانه شهرها می‌ساخت .

عبدالله بن سعد بن ابی سرح که برادر مادری او و آدم فاسدی بود ، که حتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز مایل بود او کشته شود زیرا مرتد شده بود و پیامبر دستور داده بود : هرکس او را در هر جا دید ، او را بکشد برای اینکه واجب القتل است ، ولی در هر صورت کشته نشد ، و امروز که عثمان حکومت را بدست گرفت ، او را حاکم مصر قرار داد !

در هر صورت مسلمانان این وضع را نتوانستند تحمل کنند و از اطراف و اکناف (از مصر و کوفه و جاهای دیگر) جمع شدند و علیه عثمان قیام کردند ، و اوضاع طوری شده بود که کسی نمی‌توانست از حرکت آنان جلوگیری نماید ، زیرا بلوا و آشوب اگر خیلی اوج گرفت ، به حالت انفجار می‌رسد و دیگر نمی‌توان جلوش را گرفت .

حضرت امیرالمؤمنین (ع) در این میان تقریبا نقش بی طرفانه‌ای داشت ، نه جزو آنها بود که در قتل عثمان شرکت داشتند و

"خذله من انا خير منه ، و من خذله"
 "لا يستطيع ان يقول: نصره من هو"
 "خير مني"

— ولی کسی که او را یاری کرد نمی تواند بگوید: من بهتر از آن کسی بودم که به او بورش بود، و آن کسی که او را مورد حمله قرار داد نمی تواند بگوید: کسی که او را یاری نمود از من بهتر بود.

آدمهائی نظیر مروان و عبدالله بن سعد بن ابی سرح نمیتوانستند بگویند: ما بهتر بودیم از آنها که به عثمان حمله کردند، زیرا بقدری آنان فاسد بودند که خودشان هم نمی دانستند فاسد و منحرفند و به هیچ وجه نمی توانستند بگویند ما از افرادی مانند مالک اشتر بهتریم. و آنان که با عثمان مخالفت کردند و او را به مرگ سپردند، نمی توانستند بگویند: کسی عثمان را یاری کرد که از ما بهتر بود! در اینجا، حضرت امیر در ضمن اینکه بی طرفی خود را ثابت می کنند، به این حقیقت نیز اعتراف می نماید: آنان که عثمان را رها ساختند مسلمانانی پاک و مردانی با ایمان و اخلاص بودند و کار عثمان به جایی رسیده بود که باورانش بقدری فاسد بودند که حتی خودشان هم نمی توانستند ادعا کنند که از رها کنندگان عثمان بهترند!! از این رو، دیگر عثمان قابل دفاع نبود.

سرانجام استبداد

"وانا جامع لكم امره"

— من در یک جمله وضعیت عثمان را برای شما توضیح دهم:

"استأثر قالا: الاثره"

— استبداد و دیکتاتوری داشت، و در این استبداد، بد کرد.

حضرت در این جمله کوتاه، علت قیام و بورش مردم علیه عثمان را بیان می کنند و چنین می خواهند بفرمایند: آنچه باعث قتل عثمان شد، دیکتاتوری و استبداد او بود. عثمان در هر کاری خودسرانه و مستبدانه عمل می کرد و استبداد دبدی داشت

انسان هر چقدر مقامش والا باشد، باید در مسائل با دیگران مشورت کند، بسا دیگران رای بهتری داشته باشند که باید پذیرفت. خودسرانه عمل کردن حاکم یعنی گسستن پیوند او و مردم، که در نتیجه چیزی جز سقوط حاکم نخواهد بود.

حضرت امیر (ع) در حکمت (۱۶۱ از نهج البلاغه چنین می فرماید:

"من استبد برأيه هلك و من شاور"
 "الرجاء، شاركها في عقولها"

وقتی برای دیگران

شخصیت قائل شدی آنان

در کارهای خود بیشتر

موفق می شوند و کار برد

آنها چند برابر می شود.

— هر کس تنها به رای خود عمل کند، هلاک می شود و از بین می رود، و هر کس با مردان مشورت کند، خودش را در عقل آنها شریک کرده است. اگر در یک امری چندین نفر رای دهند، سپس نتیجه افکار همه را روی هم بریزند، مطلب کامل تر و پخته تر می شود. ای بسا زیردستان که در مسئله ای دشوار، رهگنا باشند، و ای بسا سربازانی ساده که فرماندهان را در میدان نبرد، با فکر خود یاری دهند. بنابراین، فرماندهان باید با رده های پائین ارتش مشورت کنند،

خصوصاً آنان که مدتها در جبهه ها بودند پست و بلندبهای جبهه را می دانند، روحیه سربازان دشمن را می دانند و خلاصه بسر اسرار جبهه واقفند، بایستی فرماندهان با اینان مشورت کنند، آنگاه تصمیم خود را بگیرند.

در جایی که خداوند به پیامبر اکرم (ص) که عقل کل است دستور می دهد:

"و شاورهم فی الامر"

— ای پیامبر! با مردم مشورت کن، پس دیگر فرماندهان و پیشوایان — هر چقدر هم مقام عالی داشته باشند باید با دیگران در کارهای خود مشورت کنند و مستبدانه و دیکتاتورانه عمل نکنند. و اصلاً خود مشورت کردن، شخصیت دادن به افراد است. وقتی برای دیگران شخصیت قائل شدی، آنان در کارهای خود بیشتر موفق می شوند و کار برد آنها چند برابر می شود. حضرت امیر (ع) در جمله ای کوتاه، نظام تشکیلاتی و حکومتی عثمان را بیان می کنند: او در کارهای خود استبداد به خرج داد و این استبداد هم در راه باطل بود. یعنی ممکن است انسان خود سرانه عمل کند و دنبال حق باشد ولی عثمان خودسرانه عمل کرد و پایش را هم در راه باطل گذاشت، مروان و پدرش حکم که به دستور حضرت رسول تبعید شده بودند، آنان را به مدینه بازگرداند، و ای گاش به همین امر اکتفا می کرد، بلکه به آنان وزارت داد، از بیت المال مسلمین، پول و ثروت کلان به آنها داد، آنان را کفاسد بودند، بر مؤمنین ترجیح داد و خلاصه کارهای کلیدی کشور بزرگ اسلامی را به دست آنان سپرد! پس او در ضمن اینکه دیکتاتوری کرده بود، راه باطلی را نیز پیموده بود.

کس که استبداد به خرج داده و آن که بورش برده است . (۲)
 نه تنها حضرت می خواستند بی طرفی خود را حفظ کنند ، بلکه شرایط زمان نیز چنین اقتضا می کرده است ، لذا می فرمایند : این دیگر با خدا است ، به عثمان می خواهد جزای خیر بدهد یا بد ، قاتلین عثمان خوب کردند یا بد ، اینها دیگر بمن ربطی ندارد . کاری که تمام شده است ، دیگر دعوا کردن ندارد .

آری ! آن آشوبی که معاویه و طلحه و زبیر به اسم خوخواهی عثمان برپا کردند و جنگ جعل به راه انداختند و مسلمان کشتی کردند ، اینها کارهای غلطی بود . اگر راست می گفتند ، می خواستند از اول نگذارند عثمان کشته شود . چرا در آن وقت هیچ خدمتی به عثمان نکردند ؟ اکنون که عثمان کشته شده است ، با فتنه انگیزی آنها مگر می توانند او را زنده کنند ؟ !

در هر صورت ، نسبت به کسی که دیکتاتوری کرده و آنان که بورش برده اند ، خدا را حکمی است که خواه ناخواه واقع خواهد شد و جزای هر دو طرف را خدا خواهد داد .



۱ - اینکه دیده می شود ، بعضی از خطبه های نهج البلاغه کوچک است ، به این معنی نیست که از اول کوچک و مختصر بوده است ، بلکه همانگونه که چندین بار تذکر داده ام - سید رضی - علیه الرحمه - بنا نداشتند همه فرمایشات حضرت را بنویسند ، بلکه آن قسمتهائی از خطبه ها که بنظرشان - از نظر ادبی - بسیار جالب و ممتاز می آمده است ، آنها را نقل کرده اند که اینک بصورت یک کتاب مستقل در آمده است . بنا براین ، ممکن است ، همین خطبه مورد نظر ما ، از خطبه های مفصل امام باشد که در اینجا خیلی مختصر نقل شده است .
 ۲ - مستأثر و جازع به نحولف و نشر مرتب است .

استأثر : یعنی استبداد کرد و چیزی را به خود اختصاص داد .
 " و جزعتم فأنتم الجزع " .

- شما داد و فریاد کردید - بورش بردید - و سرسختی نشان دادید .

در اینجا خطاب امام به مردم است که شما به عثمان حمله کردید ، داد و فریاد کردید و خشونت به کار بردید . یعنی ، خوب بود به جای اینکه او را بکشید ، بکدرجه تخفیف قائل می شدید و او را - مثلاً - از خلافت عزل می کردید و دیگری را به جای او - که لیاقت این کار را نداشت - نصب می نمودید ، ولی شما برخاستی را به حد اعلا رساندید . خوب بود وسیله علاج را همان مراحل پائین تر قرار دهید و به یک مرحله خطرناک نرسانید .

اگر استاندار یا فرمانداری کجروی داشت باید قبل از هر چیز - دوستانه - به او تذکر داد ، نه اینکه در مرحله اول افشاگری و آبرو ریزی کنند . مریضی را که می شود با دوا و قرص خوب کرد ، نباید به دست گارد و تیغ جراحی سپرد .

" ولله حکم واقع فی المستأثر و الجازع " - حکم عادلانه با خدا است در مورد آن -

رسول اکرم ((ص)) :

" مَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ حَتَّى " " يَنْظُرَ فِي حَوَائِجِهِمْ " "

هر کسی که چیزی از امور مسلمانان را به عهده گیرد ، خداوند در حاجت وی ننگرد (حاجت او را مستجاب نکند) تا اینکه وی در حوائج مسلمانان بنگرد (و نیازهای آنان را برطرف سازد) .